

تعارض دارد و از جهل اسباب تطبیق یکی با دیگری اینهم است که موافق عامه را
 ترک کنند و مخالف شان را بعمل آرند همین نوع در احکام و فتاوا و ای علما هم جاریست
 که احکام موافق عامه از ایشان بقیه صدور یافته و محمول بران است و علی بن ابی طالب
 حال میر نورالدین شوشتری است که همیشه ایشان را معاشرت و مصاحبت با مخالفین
 و ملازمت با رگاه شاه جهانگیر و عهد قضا مفوض از حضرت سلطان بود و خواست
 که زمام طبع او بجانب تشیع کشد و لهذا در مجالس المومنین اکثر علما و شعرا و فقرا
 را که مشهور به تشیع اند نسبت به تشیع کرده و کلامهای ایشان که دال بر حقیت
 خلافت امیر المومنین است نقل کرده پس بهین سبب عدم تکفیر مخالفین امام است
 علامه خواه نسبت نموده است تا بر و ما را تکفیر ایشان که دشوار تر از همه امور است
 است ناگوار شده سبب تفسیر از مذنب امامیه نگردوانند و اینها را در نقله من فی الکلام
 و از نجای شرح کلامی و عبارتی از مقالات علمای شیعه تحقیقا و نقوش نمیتوان کرد
 چنانچه تا حدیث امیر بر اصول موصوفه ایشان که مذنب و دین ایشان در حق
 و بهار رنگهای بشمار نمودار گشته کاش علمای شیعه حضرات معصومین و مشرب
 شان را همراه خود و مذنب خود و شریک و مکرر نمیکردند قیامت اینست که درین
 صاعقت خود را از مقلدین شان میداشند و اصل و منشائی تقیه همان ذوات
 مقدسه را اعتقاد میکنند حتی که برین هم تصریح کرده اند که تقیه ای مخصوصیت از اهل
 سنت نداشت بلکه از شیعیان هم تقیه میکردند کما فی اللوامع و غیره بلکه بعضی
 از علمای ایشان دعوی تشریت کرده و دارند و العیان لا تخیاج الی البیان کما عرفت
 فی منال زراره ان الرواة من الاثنی عشر و التقت الایمه منهم تقیه معصومین
 حال کلام علامه علی را که انفا مشغول شد یعنی بغیاس و اشخاص کارگی ندارد هم
 و اتباع حضرات معصومین نمیکند در مذمت الاجتهاد و مع خبری از جامع الایمان

می باید دید که این رئیس نخلت انبار به تگذیبش بحال انبساط میفرماید و خود نامه
 اعظم شیهه یعنی شیخ علی را از وزارت شیع خارج میکنند و او را مصلح خلایق گمانی بود
 و شاید که بنا بر این تگذیب و اخراج نیز متضمن بصلحتی از مدارات و تقییه باشد پس
 جمله کلمات اهل فضول و منوقی از محیط و حقوق بدر شد و الحمد لله علی ذلک
 هم اکثر و مخفی نماند که در قول آن بزرگ که بحسب ایضاح کلام او را حق خالص
 قرار داده بتائید خود نقل فرموده بسیاری از ابیجاث جدید که اصل و شرف
 را کلیت قطع کند و قطعاً و یقیناً متاسل نماید از وی چو شایه یزند و لیکن گنای از
 خود را بار داشته بطلب اصلی بار میگردانم و سبب هم که معلوم نیست اجتناب
 مخاطب اساس کدام کلام بر تقییه و کدام را بر واقعیت گذاشته اند و اکنون با
 کمک جنوی میروند و کالسه کدانی بدست دارند در بد ریوزه میگویند و اینها
 ایا در عقبات عالیات دارند چه بصلحت باین وادی کشیده و اگر در بلاد دیگر
 چنانچه خود میفرمودند و با نواه خلایق هم افتاده اقامت کردند باید دید چه
 و تیرا و خلوت و صلوات بکدام طرف متوجه میگردد و اینها فقیرترین برسد
 که در برتری مقتضای وقت بهیچ وجه دیگر زود نماید پس شعر طشان چه قدر
 چو چنان شد **بسم** ز سمن زسی بکعبه ای اعزالی بگین که تو بروی بر
 و تیزی بسم که خدا از او در بیان فرماید که در این اثنا در زشتی که
 و علامه و ملومی و دیگر قدامت آخرین را از همه انزلی جمعیه بنامه
 جز و کس با او نگر و بنی بکدام صلوات است و اینها که صورت
 و ملومی را بسبب عدم تنجی شمه اثنا عشریه با و نفرمودند و لیکن با عسرت
 در جناب شایه حسب کاشف و قایل و حقایق وجود عارفان معارف
 اند و شخصیت پناه و ملومی سلاه اند او امده اند و تو کلام را

مگر وند که در زمان تسلط نصیر الدین حیدر بن باب شمان در پنجه گیر و وار و شکست
 و افتخار مجتهد الزمانی گرفتار آمدند و بعضی از آثار سبب و احباب فقیر را متوسط گردانیدند
 الحاح و اصرار از حد گذرانیدند که خدا را بوشنن جواب استقامی مجتهد مذکور
 پروازند و مرا بر روی دست سازید و برین قدم نشاندند تا نور زیده بلا واسطه
 هم نزد کترین امام تسبیح و تازی آثار بنام و این قدر در الحاح و اصرار
 افتادند اما وصفت خوف جان و ناموس از دست حکام مقتضی کلام مجتهد
 مقام بر و اتم چنانچه عاقل بدیده که توبه برین ماجرا منصلک اطلاق دارند و میفرمایند
 این امر را مخفی و آشکارا میگویند لیکن آخر مجتهد الزمانی بعضی ازین امور سپک بردند
 و در تشدید الهائی اشاره بدان کردند که شخصی شایع صاحب الزاد و وار
 ربانی داوه در پرورد ایشان ریخته بر سر چشم نهادند ثلثه اش اباوان
 و بستانان باشد که گیر و دست دوست پور ایشان عالمی در زمانه تمام
 و بعد از تخریر جواب مجتهد و صوف در سه روز تمامین این رساله که است
 شکل و سنگ لایح بود چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست و تفصیلش در کتاب
 کبر از الة الغین عاویست بطور میرزا بعد رساله بقلوب نوالی عاویست با لعمرو
 نمودم و از آغاز تا انجام بار بار موختم و تفصیل این قصه با خبرید تا ترسید
 صورت نسبت چنانچه از آغاز کتاب از الة معلوم میشود و مرگاه میان شیخ
 و مجتهدین المشعین در باره بعضی عبارات جواب استقامت که عبارت از این نام
 وار و مراسلات و از شد و آخر نوشت بوشنن مثل مستحین یعنی یک خطا و خطا
 خطا رسید و بر روی بعضی طلبه از فراتین منع شدید که روم و گفتند که هر چند
 نقل مثل مذکور بطور الزام است که مجتهد از ابتدا در حق اصحاب کبار همان
 کرده اندیشه بر پا شدن فتنه عظیم است ولیکن کار بدان نه بستند و خدا و خیر

فشار بجای می رسید که مخاطب و الامر است که مرجع خلاص و گویا حاکم کوفه بود در بود
 سپه آفرین ایشان شد آن وقت هم فقیر کوشش بلیغ و حفظ و حمایت شان بجا آوردم
 و ایشان را در مکانی محفوظ پنهان ساختم و سامان سفر مهیا کردم تا لی کرب مشقت
 بدون رسوائی و مذلت درین شهر رسیدند و در بر روی جماعتی که ازین
 امور واقف نبودند اعتباری پیدا کرده خود را رستم و اسنان قرار دادند و
 بقیه ازین هم از نفرت معنوی دست نه برداشتم و کم است برستم و در دست
 دست و بینی داوم یعنی استقامتی مخاطب را که در باره تعزیر شان بود و آنهم در
 حقیقت خبر از استدلال میداد و با محدودش کردم و کالعین النقیوش کرد و
 تشریح و حد شرعی را براسه مستغنی که بظاهر مجتهد و در باطن مہین بزرگ یعنی مخاطب
 بود از کتب فریقین ثابت نمودم و نامش کاشف اللثام گذاشتم که لایحی
 و دیگر از اقسام تائید و نصرت چه بر زبان آرم و علت عدم استجاب
 موافقانی موصوف که قبل ازین خارج از دایره شنیدن و لایق حد و تعزیر نزد
 محترم بودند جزین نیست که جناب شان را بسبب بعضی از احسانات که بارها
 علی روس الاشتهار و ذکرش نمودند چنانچه تلامذہ ایشان بران گواه اند مثل مولی
 توانش احمد و مولوی حسین علی بجانب مداینه کشیده اند و عهود و سواش در
 باره عدم تقش کلام خویش که دیگر در ان شریک نباشد و اصلاح و شکر
 و توبه فیست. بعد از می گرفته اند و هیچ ورستی را از تخریر خود بدون ملاحظه
 و استعموائی ایشان نزنیده نمی فرستند و سابقین ازین در اوائل شهر رمضان
 که است شش ماه میلاد و رویش از او یاق را که نزنیده البلاغ داشتند بجا و
 در آن نزنیده ایشان در مسیبتا و جناب شان در فلوست به بنده نمودند و
 آنرا که در کتب و غیره ملاحظه شد بخوبی با صاحب عرصه دارند گفتیم که اصلاح

تعمیر کرد

سامی حلیت فرمودم همه صلاح ما چه است کان ملان شماست به خان صاحب
تصنیف و تالیف و ارسال و عدم ارسال و اخفا و اظهار این را بر والا و پدر من
و بستند و از اینجا است که مسودات خود را نزد من میفرستند چون اعتماد کلی
بر من دارند هر چه خواهم گفت بران عمل خواهند کرد و گفته ام که من در کربت و غربت
و بسیاری از مکروهاست گرفتارم و در بعضی بقیه اجزای کتاب کبیر مشغولم و روین
وراق موجب صیق وقت و جرح شدید خواهد شد فرمودند که سخن همین است مطمئن
اید بود که بوجه سدیده حاکمین بدر که شان میکنم که زینهار بنا به فرستاد و درین
باب تا کلمات بشمار و تذکار و جوه نمودند که ذکرش باعث تطویل است بالآخر
عقوق بنده را که حرفی از ان شنید می و بنا بر این ضرورت بر زبان آوردم
مایبندی بجا آورند یعنی بر غلات میعاد موثقی چنانکه دانستی مشوره ارسال
وراق مذکوره نزد فقیر و او ند و الا جناب شان علی ما اتقاد العارون الکامل
فهم غرستادش نیکر و نزد در مخصوص بنا بر خدیکه با من دارند و مو با کل
ما تامل النار الحطب منلوبیت فقیر و غلبه بنابر خان صاحب تحریر انصب بعین
اشتند که چون فلانی در بعض بقیه کتاب ثانی مشغول و مکروهاست که شب و غریزه
نوم و ملول است بر طبق اظهار خود توجه بقض تحریر خان صاحب جامع الکماله
و اید کرد پس مشهور خواهد شد که عالیاد در سناظره قلمی خان صاحب مدد و روح غلاب
متذوا و منلوب شد و بر تقدیر توجه بجواب و رتبه ذاب خانه کتاب کبیر و جمع
مقابله آن و درستی نقص بعضی از رسا کل خانه صاحب فتور تمام راه خواهد یافت
برای خلوص نسبت این صوفی صافی نداین و دلائل بیچاره است
بنالای ایشان عنقریب متاثرل میشود و متفقا که حرفی از کتاب و بر تو سے
آفتاب خواهد بود و اگر این به کسی را بسبب و عذره نماندیم و پیش از آن

که از بعض عمائد این بلده مثل عالی و ودان احمد علی خان صاحب تحقیق نماید که حال
 نجلیاب و تنزلات ایشان در چه مرتبه بود شاه و هم از گردان این بزرگ که از
 صحبت شان جدا گشتند و بگفتند و نیز از مولوی الطاف حسن صاحب دریا
 گفتند که نیت حضرت سرآمد صوفیه در مناظراتی که میان من و خان صاحب مدعی علم
 واقع شد چه بود و در وقتیکه فخر از لکهنو بجزرت کرده درین شهر رسیدم و چون
 بملاقات شان رفتم و دو ممولوی مذکور با وصف تلذذ حال جناب عارف ایشان
 غیر ازین با من چه گفتند که ایشان معائب منتهی نزد علامه میگویند یعنی تطویل بسیار
 در هر مقامش راه یافته تا آنکه مولوی سراج الدین صاحب الزام دادند که
 مناظره پیش آید حضرت صوفی طرفداری خان صاحب بنا بر حدیکه با شما دارند
 خوانند نمودار منتهی حال صاحب وحد و حال کمال ایجاز گذارش پذیرفتند
 بزیر و لوق ملع کنند با دارند و در از دستی این کوفه استینان بین به الغرض سخن
 همین است که شیخ فرسوده عه سو و راجه کنم کوز خود بیخچ در است با ادم
 بتفصیل استنار اول و آنچه بدان تعلق دارد که از قلم بلاغت رقم حضرت جن
 علوم ادبیه و اخلاق بر شیبه برین اوراق چکیده و قبل ازین بالا بحال نوشته
 بودی پس بیگویم که ملاحظه این استنار ازین مستثنای روزگار باعث ختمال
 بوش و حواس اهل دانش و پیش است بچند وجه اول آنکه محمد یوسف و علی
 نحویرا بلفظ اعور تعبیر کردند و در کتابت معلوم در باره او ازین هم پافزارک
 بنا و ن خسته که لفظ تعن ضمیه ان ساختن اول دلیل بر آنست که شهره حسن وضع
 و خلق کریم آن مصدر لطف عمیم نفس الامر است و زینهار از جنس رب شهر
 لا اصل نه تمکیت و و هم آنکه این لقب اگر زبانی مجیب کتابش یعنی حسن
 مبلی و اشالش که طلبه است جز از اعمال شان بکتاب شان نهادند و اول

نقص و جرح معنویات آنها و او ندوز گرفته اند فلا یعیبا به کما قال الشیخ فی بیان
ع ولیکن قلم در کف دشمن است به بحرم تصنیف رسالہ در ردّ مشیمن و گناہ
بیگناہی بر صبیکہ باو نسبت کنند بجا است و بر گناہیکہ او را بان موصوف نمایند زیبا
چنانچہ علامہ دہلوی را بوجوب تصنیف کتاب تحفہ اثنا عشریہ خارجی و ماصبی لیس
نہاوند و این ہمہ از اہل تہذیب نقش صدور یافت تا بدگران کہ در پیہ و پند
و مصدر کلمات ستمچن بودند چہ رسد و اگر لقب مذکور را بعد از مطالعہ و استقرار
کتب اہل حق یاد کرده اند بندہ را شوق استفاوہ ان در سرست و عطش و حرک
آن عبارت و کتاب را از فقیر حقیر دریغ ندارد و معا و اللہ کہ من خلاف ہست
اعتقاد می داشتہ باشم کہ ہیچ سنی اعور نمی باشد چنانچہ امامیہ نظر بمحصال شیخ
المشایخ نمی و فصول ہمہ عالمی اعتقاد این معنی دارند کہ کسی از شیخ مبر و وطن
و مجزوم و مایون نمی باشد خبر فاصل جالبی کہ اعتقادش در بارہ علمای اعظام
امامیہ مخترب بوضوح می انجامد و آنچه محدثین قوم در کتب حدیث منتہا ربوہ
اہل بیت نہاودہ اند حقاً کہ نقلش مفصلاً بر زبان نمی توان راند فویل للذین یکتبون کتبا
باید ہم و ویل ہم ہمکسبون ولیکن اینقدر ساء التبراع باستیعاب تا بخش سبکویم
کہ من از ہیچ کتابی یاد ندارم کہ کسی از علمای سنت پیر حمہ محدث پست سلی
لفظ اعور ذکر کرده باشد ولیکن بخلاف این است حال امام الائمہ شیخہ یعنی ابو جعفر
کلینی کہ بنیاد این اوراق و مناظرہ این حقیقت بر حدیث اوست و امام اعظم اول
و ثانی یعنی شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ جلی او را از مقدایان خویش اعتقاد
میکنند چہ او با عترت اکابر علمای امامیہ نور و شہی نداشته انیک عبارت
کتاب تلخیص برائے خدا برائے یقین محمد بن یعقوب بن اسحاق ابو جعفر کلینی
حالہ علان کلینی الرازی و ہوشیخ اصحابیانی وقتہ بالری و وجہیم و کان اولی

الناس فی الحدیث واثبتهم صنف کتاب الکافی فی عشرين سنه صد جس ثقت
 عارف بالاخبار است ابو جعفر الاور جلیل القدر عالم بالاخبار الحج بلفظ مصر گاه بر
 وحدت عین امام محمد ثین قوم اکابر طائفه گواهی و سبند حاجتی بدان نماز که گواهی
 دیگران از کتب دین و ایمان شیعه ذکر کنم ذکر و تطویل گردم ولیکن اگر مصلحت
 قوم است آنست که چشم راست این کج و از روز ولادت اعور بود که ایام
 بحق این کس علی ماروی صاحب الفصول المهمه و غیر او حکم بنا صیت فرموده
 و الاور نفس اعوریت کلینی که با اعتراضات قدما و متأخرین ثابت است کما عرفت
 کسی را کلامی نیست بر سوید اول است آنکه شیخ ابن اعور که از افا و اشرف کتاب
 خود را بر کرده بالیقین دشمن ایام بدو حضرت پیغمبر و بر السنه مجتهدین لکن کافر
 بود کما یحیی الثانی التذکره و الاصل آنچه در بعضی از رسائل که مقلدین این جنید
 باوس اجتهاد و قائل بحجیت قیاس برخی از شمائل ابن اعور نوشته سوید را مکتوب
 است و هم از ان معلوم میشود که این بزرگ قایل آن بود که تصویرش و عجب
 المخلوقات گشت و نمودنش هر یکی را موجب عبرت شوند که چنین سکر جسمانی و
 چار اشیخ ظللانی باین تبحر و غزارت علوم رسد که در بیست سال کتابی کبیرا
 که مرجع علمای شیعه در اصول و فروع باشد در نقص قران مجید تالیف کند
 و تمامی کوشش او در بر رسم زون کلیات و جزئیات اسلام مصروف بود
 و در تکفیر و تذلیل صدر اول اهل اسلام مانند سلیم بلالی نطق است بر سب
 جان بند و شاید که ان علما ابرار اصولیه بنا بر عداوت و عناد و در بیان شتی
 صورتش کوشیده باشند چنانچه سفرات مجتهد فانی در باره نکو سیدگی صفات
 رئیس الاخبار یعنی و امام محمد ثین مرزا محمد اکبر آبادی فرزند مرزا عبد العزیز
 کسا بوزعم الاخبار تیره اهل تشیع را باید که از اعور بودن کلینی ابو جعفر هر طور که

باشد ز بهار و منع نشوند و این شعرا را اثنای کند **س** بیک چشمی ترا سز گزینست
 مصور میکشد تصویر یک چشمه و آنانکه اعتقاد کامل بر زامحمد اخباری صاحب معوال
 العقول فی قلع اساس الاصول دارند نیز غم و غصه را پیرامون خاطر نگردانند
 که او براسه و رفع تهمت از خود و اثبات اموریکه زائد بر آن باشد براسه جناب
 مجتهد فانی و الدماجد مجتهد الزمانی مساعی بلیغ را بقدم رسانیده و درین مقام عبارت
 آینه حق نما که از تالیفات مجتهد جایی است و ترجمه مرزا محمد مذکور مطابق وعده
 سابق باید شنید که با جمله اکثر مومنین را از وفات حاصل شد خصوصاً بصیرت است که
 جوانیکه بصحابت خود آورده بود او دیگران او را منتهم ساختند بآنچه قوم لوط و عیال
 عادت کرده بودند و بعضی حکایات دیگر هم موند این معنی بسبع میرسد که شاید
 این معنی بود و الله اعلم لیکن چون همان بود و مسافر تفصیح و تدلیل او را خالی
 از بدنامی ندانستند در گذردن مناسب نبود و بنحاطر میرسد که بسبب قیام
 قراین عدیده چنان به ثبوت پیوسته بود که علمای مشاهد مشرفه از اعتقاد چنان
 او اطلاع نداشتند شرط از حواشی او که زو جناب سید بود و بخدمت جناب
 سید تقدس مآب اقا سید عسقران پناه و غیره علماء مرسل فرمودند تا حال
 کثیر الاحتمال او بر جناب حضرات مخفی نماند بالبعد چون آن ناکس از نیجا مراجعت
 کرده باز بکربلائی معلى رفت اخباریت او با علان رسید و مرتبه نقصت و انحراف
 او از جاوه شریعت آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه از او
 تفریب و تاویب او نمودند الحاصل شنیده شد که در امکانه دیگر از بلاد فارس و غیره
 بسبب زور و مکر و طلاقت لسانی چند روز قلوب عوام را تسخیر ساختند اما بجهت
 الامر چون خست عقائد و اعمال قبیحه او از انجمله تبسم بودن او است تا بونیت ظاهر
 شد خائب و خاسر بیرونش گردانند انتهی مقام الضروره الغرض **ا** کس حال عمده

کلینی را خواهد که الحال بعد از گذشتن هزار سال مشاهده نماید باندک نور و ایمان
 می تواند یافت که مقتضای این وصف در باب التراجیم که باغبینی مرعی و مؤلف
 است زیرا که در معنی آیت تطهیر آنچه این امور بر حضرت ائمه تحت آنها و مشربان
 که نقد و اوقات فادسه حضرت ائمه اشاعه را در اهل بیت دیده و زینهار بدید
 مرتبه علیای حضرت سیده الشادین زمره طیبه سبب قصور نظر فایز نگردد
 و تنها این کتب و اعد العین در باب حضرت بول زهر اعمین نصب را نصب العین
 نگذاشته که حضرت عباس را که حدیث نبوی سینه تقیه ابامی و اسما علی الرجل
 منو انبیه و کل فی کتفی و انانی کتفه در کتاب عماد الاسلام و منبع السدا و ثابت
 است باخراج حدیث غلط گفتم باقر او بیتان بر افلاذ کید تا تم پیغمبران نعوذ بانکه
 والد الحرام قرار داده که اشرفانی بذه الاوراق و فصلنا فی المنتهی و بسیاری
 از شیوخ و اسانده این یک چشم علی رؤس الاشهاد و بوی نفوس زاکیه اهل بیت
 علیهم السلام نسبت کردند که آیت کریمه من کان فی بذه اعمی فهو فی الاخره اعمی
 و اصل بیلا براس حضرت عباس نازل است کما فی منبع المقال و غیره من کتب الرجال
 و او در نصب ام کلثوم بنیت خالص مؤدبر است بشمار بعضی از فواید و نبویه
 و نام آوری در قبایل قریش شریک فاروق بود پنا نچه از مواعظ حسنه و حیات
 القلوب عیان میشود و هر گاه این امور را با شائع و قبایح مذکور یا یافته خیریه
 مانند که پاس نکرت فقیر و شکایت از جناب خانصاحب تحریر و باره کلمه
 واسطی که در این حفظ امور یا د فرمودند و در مکاتیب عزابت اسالیب از سب
 و نبراسم و رنج نگر و ندرت شیده چه بر گرد این شکوه و شکایت بعد از تفضیح تقیه این
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و چکر باره پاس ختم نبوت که ایمان
 و بزرگی ایشان اجماعی است بر جای خود نیست کما لا یخفی طرفه ترا که در

بیاض که جناب مخاطب والا مراتب سفید و سیاه خود را بدست نشان بزند
 چنانچه از مکاتیب عزابت اسانیت عیان است آبی در چشم ندانند و با تقوا
 ناور پی اطفای نور اسلام بودند زیرا که با وصفت سومی خلقت بدون هر یک
 از خلقای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و تنزه صور ایشان از عیوب و اعیان
 نیز بنا بر مزید عداوت اسلام بعضی از توابع علم قیافه با بعضی از امور ضم کردند
 و نتیجه با ازان بر آوردند و در صدر معونات خویش از او ذکر نمودند مثل آنکه فلان
 از خلقا بود که رنگ چهره او چنان بود و بر که چنین باشد مقر است و غلی و اشتیاق
 الی غیر و لک حتی که مرد با ایمان از و پیشش حیرتبار برسد و او این استعدا و زیاده
 متوحش میگردد و ندک این چه جابجا است بود که علمای شیعه ارتکاب آن نمودند و بخوبی
 نیاوردند که اگر کسی بدلا و از او باره مقبولین لسانی این مقدار بحال اسانی مرتب
 جوابش چه خواهد بود و فکیف که بر اصول موضوعه مذمب انامیه میدانی و مسیح
 ازان بنظر اهل استقرار آید و موجب سواد و جوه شیعیه در دنیا و آخرت باشد تا اغراض
 بعد تلاوة آیه الویل لاهول و لا قوة الا بالله و الاستغنی خیق وقت و عدم نسیان
 و مقتضای اوب اجازت نسیه که محلیه بر آن مقتدایان محلیه که بوصف که چشمی
 انصاف داشتند بعنوان معتقدگر و انهم که قصه انعقاد محفل این گروه که در زمان شاهی
 پادشاه و بی اتفاق افتاد و حسب آن محض افسانه نماید بلکه از تفخات خواطر محدود
 نسی شود و او را ده اند که چون پادشاه مذکور را بجایات مضحکات شغف و دوا بود
 او و کار سرکی از مضحکین که تادست و راز شب و روز شین پس بعضی مشغول بودند تا آنها
 انجامید هر گز گفتگو کردند که اکنون چه راسی ز نیم و که ام ندیم تا پادشاه را خنده و گریه
 بعضی از امر او و زرا که درین بیشه از دیگران کولی سبق می نمودند کار پر از ان سرکار
 سلطانی را تلقین نمودند که با سامی اما که از امر او اهل و بنا او باشد

نوشت که فر و العنوانی دعوت بر کس باید کرد که دیگر بر ابران اطلاعی حاصل نشود
و در گره در فلان باغ مجلس معتقد گردید یک ناگاه پادشاه را خبر بیدارسانید کمین
مجلس از عجب آن روزگار و قدرت خالق لیل و نهار بیدارید که گمانی در هیچ زمان
مرتب نشده باشد القصه هر یکی را بصفایت طلبیدند چون بگوش عروس و عورت
رخا بیدار صبح دید یکی از جهان در آن مکان حاضر شد عفتش دیگر می از هم خیا نش
فر رسید تا آنکه بعد ساعتی جوق جوق می آمدند حسب مراتب می نشستند خود این
قوم هم از سعائنه اینحال تخریب بودند که این چه اتفاق دوشت که ناگاه پادشاه را این
امر تریب حیرت ز اخیروادند فرمود که بجایم نمی آید مگر آنکه مجلس یک چشمان را بر روی
خود به بینم الحاصل چون پادشاه بر عرقه رسید دید که هزاران هزار واحد العین
در آن مجلس فرایم گشته اند و احدی از اهل محفل ازین تقصیر پاک نبت از عفت
خنده مانند ما ہی بے آب می عطید اعجوبه روزگار و اضحوکه هر شهر و دیار
آنکه استناد ابو جعفر اعور که تابع و معتقد ابو جعفر احوال و ابو الحار و ولد اعمی است
دور وسط عمر خود باین لباس مبتلا گشته کما فی التلخیص و کتاب خود را که تفسیر اهل بیت
نام اوست بر روایات اینها و امثال اینها بر کرده با اعتراض مجتهد الزمانی در سال
تشکیب السانی که ثقات بلده لکن جناب مخاطب جامع کالات نوع انسانی را
هم در تصنیفش از شرک میداند مصداق آیت کان من الکافرین است و اگر جناب
ریحی و تروسی دست و پدباری باین چند سطر که با بجا ز و اختصار تمام از کتاب
کبیر که از التمه الغین عن بصارة العین نانش گذاشته ام نقل بنمایم رجوع فرمایند
حاشا که سن مضحکه و استهزای را درین باب و من و او و باشم بعد از و بد نشنستین
خواستند بخت که این امر لا علاج است و البته این نتیجه شکل بدیسی الا نتاج عیبارت
شستید آنکه اگر مراد مجیب از تممت نالاین همین ظلم است و انستیکه علمای شیعه

با سنا و آن منفرد نیستند و جناب رسالت مآب نیز در ظلم کفار زنیما بشده فلابد
 فیه و اگر مراد از تهمت نالایق امری دیگر است پس سنا و آن العیاذ بالله بحسب
 خروج از اسلام و ارند او است چه انکار ضروری است وین مستلزم کفر است
 حاشا که کسی از علمای فریقین اسناد آن نموده باشد و ظاهر است که هرگاه
 وقوع ماجرای قصه انکب احدی از اهل اسلام اسناد آن نمی تواند کرد و کیفیت
 بمالیس به اثر اقول اکنون مجتهد الزمانی را نمی زید که بحیله و حواله برود و
 و به تفرود بد و تحقیق بنا بر ابله فریبی مشغول شوند زیرا که محیب ثبت این تهمت
 در رساله جدید که کاشف اللثام عن تلیع المجهد العتقاص نام اوست مفصل از
 شیعه نوشته نزد او بواسطه بعضی از ثقات از اکبر آباد و رسناده بود و برین ماجرا
 مدتی دراز گذشته پس چون بنا بر مصلحت است ساختن نزد بعضی از مردم اشکار و هول
 آن نمودند نقلش بار دیگر نوبانیده به دست یکی از کنیز صفت پور محمد رین
 شهر یعنی لکهنو که حافظ غلام محمد نام اوست و در زمان سابق مولوی محمد اسمعیل
 غازی فرزند مولانا عبدالغنی روح برادر علامه و بلوچی قدس سرهم العزیز را برین
 مجتهد مساطر گردانیده بود پیش مخاطب عالی مراتب که مستند اجتماع و تکلم را می
 آرایند از سال گذشته اگر دیده را نا دیده انکار نند علاجش علی عار عمل ممکن است
 عبارت رساله کاشف اللثام نیست که نه بینی که هرگاه جناب سیده رضی الله
 عنها از جمیع اصحاب که در بے باکی و بے بینی نظر خود داشتند چنانکه جناب
 خاتون بنت رابا وجود صحت و سلامت حضرت امیر المومنین به تهمت زنا
 بر اصول سنییه منجم ساختند و تا زیا پنهار زوند و محسوس ماه را بقرب و شکم
 مبارکش سقط کردند و خانه بدایت کاشانه را با تشن سوختند کما فی تکررة الایام
 من الکتب البعده انتهى عبارته بعد حذف التشیع و تبدیل بعضی الالفاظ و مراد از

کتاب معتدله کتاب ظل الشرایع است که در انهم این تهمت نسبت باجناب علی و اهل بیت
 برایت اهل غیر و لکن من الکتب العقبه پس تر وید مسطور لا طائل افتاد و علما و
 قوی او دانستند که علمای شیعه با سنا و آن منفر و نیستند کذب محض و بهتان صحت
 است زیرا که آنچه علمای سنت نوشته اند قبل ازین از کتب معتدله مثل مستند
 احمد و نور العیون و سرور الحزبون مجمل و مفصلا گذشته و دلالت بران دارد که
 حضرت محسن قتل شده بلکه مثل حضرت امام حسن و امام حسین سوی الحلقه
 پیدا شده مگر بعد از آنکه در حیات انسر و علیه الصلوة والسلام از جهان
 و گذشته و این خود عین صواب و تحقیق است و سرگز بو قوع ظلم بر اهل بیت
 از دست اصحاب و لاتی نذار و بحمد الله که خروج شیعه از دایره اسلام
 با اعتراض مجتهد قننام ثابت شد زیرا که جناب سیده را به تهمت معلومه زبانی
 اصحاب متهم و التهن و انگاه جناب مر تصور بر ادرین اوقات مانند چنین
 رحم برده نشین قرار دادن و در اوقات دیگر مجاهد و قاتل متغلبین گمان
 بروان نامحاله انکار صریح از ضروریات دین و اسلام است و تخریب اذیال
 اهل و فاعوا و اخلاص خود قطعی و یقینی است اما تخریب مدعیین مزید و لای اهل بیت
 یعنی دشمنین پس عا شا که بر طبق واقع باشد کما عرفت النقا و از اینجا هم دریا
 شد که نامیه در پیشی ال و صحاب سرگز معذور نتواند بود لعن الذین کفرو
 علی زمانها الامم و این همه که شنیدی بر تقدیر ربط جواب مجتهد با کلام فقیرت
 و ال آنچه درین مقام گفته شد باین پیش نیست کما لا یخفی و از اعتراض
 حضرت مجتهد الزمانی که اصدی از اهل اسلام است و افک بجانب عا کش
 نمی تواند کرد و جوید باشد که علی بن ابراهیم اسکناد کلینی معراج جامع تفسیر
 کافر بوده و از اسلام بهره ندها مسفته زیرا که اسناد فعل حرام عیاد ابا بنده

صدیق ام المومنین طاہرہ مطہرہ روجہ مجربہ سرور امام علیہ الصلوٰۃ والسلام
 در ان کتاب نموده و چون اسناد روایات این تفسیر غالباً بطریقت امام باقر
 و مانند ایشان است و اینهم مثل سخن تکبیر و روزبان دارند که مرخص از تفسیر
 و حدیث و رذیل شیعه است منقول و ماثور از ائمه بدی است حال آنکه
 نیز بر موعوم شیعه واضح گردید که اعتقاد این بزرگان در باره زوجہ منظر حضرت
 سید المرسلین و دیگر زوجات پیغمبران یعنی حضرت فاطمہ و حضرت لوط علی
 نبیا و علیهما السلام چه بود و دعوت مزید و لاسم ترو هر کسی از عقلا محکم و مسلم
 شد حالیا از عبارات کتاب مذکور که جامع آن علی ابراهیم نمی باشد نشان
 میدهم بنور و فکر باید شنید که ولها سے اہل ایمان از دیدنش میلرز و عجب است
 کہ صاعقه شر بار بر مدین مزید و لای اہل بیت اطہار نمی بریزد قال علی بن
 ابراهیم منی قوله ضرب الله مثلا ظلم ضرب الله فہا مثلاً انما الخصال امر اربع
 وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا لیتن فحانتا ہما فقال و انما یعنی بقوله
 فحانتا ہما الا الفاحشۃ و یقرن الحد علی فلانت قیما انت فی ہر نوع البصرہ و کان فلان
 یجہا فلما ارادت ان یخرج الی البصرہ قال لہا فلان لا یحل لک ان تخرجین
 من غیر محرم فزیرت نقیاس فلان انتہی بلغظ علیہ باسحقہ حاصل ان
 عبارات چنانکہ والی این است کہ مفسر مذکور میگوید کہ در بارہ عائشہ و حفصہ
 خدا سے تعالیٰ شی در قرآن مجید زودہ و گفته کہ مثل کافرین میں میں غریب و
 است کہ بوبند و نکاح و و ہندہ نیک پس خیانت کہ ہند ان ہر زور و علی بن
 ابراهیم میگوید و قسم شری بر ان میخورد کہ خدا سے تعالیٰ از قول خود کہ
 کروند فافشہ ز نام او و استثنیہ و باید کہ حد بر عائشہ جاری شود و بسبب امر کہ
 انما سے راہ تہرہ مرکب ان شدہ و فقہر استثنیہ اگر فلان را

و حسن طلعتش عاشق بود هرگاه عائشه خواست که بظرف بصره خروج کند طلحه
 با وی گفت که ترا خروج هرگز درست نیست بدون محرمی پس از کساح
 کرد باطلحه انتهى محصله اللهم اذق المنقرین ذائقه عذابک فی الحیوة الدنیا کما یهد
 لهم فی الآخرة العذاب البهین و سود و جوهیم فیها فلما یوموا حتی بر و العذاب
 الالیم و تقبل منا انک انت اوسع العلیم ما انبته که حریف از خرافات کتب معتدله
 شیعیه در باره حرمت و ناموس ابر رسول اطهر شنیدی و هنوز مثل آن پیش
 از پیش کتب در خویش نگاه دارند حضرت رئیس اهل کلین را بنا بر کول عوام
 در سئله رضاعت کبیر چنین مدعی است که ما نمی گوئیم که معاذ الله این فتوی
 در واقع جناب عائشه و او را اند و با قرابته قریبه خود حکم کرده بسبب آنکه خویش
 نداشتند از آنها شیر نوشانیده بجز مردان اجنبی آمده اند که زعم ما و اسن عفت
 جناب معطله از لوث این چنین جنابت پاک است بلکه سبگوئیم که این تهمت است
 بر جناب صدیقه که روای اهل سنت از سید یانقی و عدم تدبیر ساخته و یافته اند
 ما و ما اند عن مثل ذلک الاعتقاد و الحمد لله که آنچه جناب مخاطب طعنه
 و تشنیع درین سئله کردند خود شارحین صحیح و شیخ الاسلام ابو زکریا بن نووی
 رحمه الله علیه اجمعین بریم زوده اند پس معلوم شد که از ملاحظه این قسم روای
 که من از تفسیر اهل بیت سوادش برداشتم خود را بغاوت قدیم تیغافل و تجامل
 زوند و بر طبق عهد مستمر تماشای شروع کردند تا عوام را بدام فریب کشند جناب
 فقیر و تعلیقاتیک بر تقریر این فاضل تحریر نوشته بودم مفصلاً است ذکر یافته
 و اگر کتب شیعیه بهر سد حال تماشای ایشان درین سئله خاص هم چنانکه دیده
 نیز عیان گردد الغرض درین باب ریسی نماند که اوستا و کلینی کاتبان
 من الکافرین و بذابوا المطلوب فی هذا المقام مسووم آنکه نشان دهند

محمد یوسف واسطی و کتاب خود باشد سوطی و ابن جهان و زهبی و امام رازی
 معاذ الله بر زعم شکلین امامیه که جناب تقلید آنها کردند و سواوسی از بیضیات
 ایشان بر داشتند که حضرات ایما را جاهل و مغتری و بی حقیقت قرار داده
 و آنچه بعد از استفسار فقیر جناب تحریر و آخرا ماه ذی الحججه مذکور در بیان
 امریکه باعث ثبوت بی اندامی محمد یوسف مذکور نسبت بائمه اهل بیت باشد
 کردند و بدین فقیر عاجزین است و تعلق بحدیث منزلت ائمتی است منی بمنزله
 بارون سن موسی و اردو بعد از آن غور اسمان مغلطه می نماید اول عبارتش
 که در منتخبات فقیر بر آید بر طبق نقل حسن ملبی مذکور که در پی نقص و جرح آن
 شده و شبیه غلیظ القلب بوده بعد ضرورت باید شنید الثالث ان الرفقة
 لو غفلت ما ذکر وانها الحدیث حجة علی اختلاف علی رضی الله عنه لانه شبهه بهرون
 ولم یحصل من اختلاف بهرون الا الفقه العظیم والغیا والکبیر بعباده بنی اسرائیل
 العجل حتی اخذ موسی براس اخیه یحیره الیه و كذلك یفضل من اختلاف علی کریم
 وجهه ایضا لما عرفت من قتل لسلین بوم لعل و فی صفین و دین الاسلام حتی
 طغنت فیہ الاعداء وان لم یکن لوم علی علی رضی الله عنه فی ذلک لکونه صاحب الحق
 لکن لوم یکن فی خلافته مثل ذلک لکان اولی انتهی کلامه حاصل این عبارت
 آنت که امامیه در ذکر اوله امامت بلا فضل حضرت مرتضوی عاقبت اندیشی
 نمیکند و مال کار را ملحوظ ندارند و اگر انجام امر را میدیدند باین حدیث استدل
 بر خلافت مذکور و ابطال خلافت خلفائش کردند و مینمایند حضرت بارون
 عموما خبر نبوت مشک نمی جسته زیرا که در غیبت حضرت موسی فتنه عظیم و فساد
 پیدا شد که بنی اسرائیل بعبادت گویا مشغول گردیدند و حضرت موسی
 بعد از آنکه غیبان اسفار جوع کردند از غایت ملال و غیظ و غضب موسی سر

حضرت بارون سوسه خود کشیدند و در خلافت جناب امیر المومنین هم جنگ
 جمل و صفین و قوع یافت و کار با اہانت حرم محترم حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ
 و آلہ وسلم کشید و سستی و ضعف در خلافت واقع شد اگر چه پیچ ملاتے و سر نشین
 امور جناب حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ بر نیگر و وزیر الہ او بالا اتفاق صاحب
 حق و خلیفہ راشد بود و سرچہ فرموده و عمل بران نموده عن صدق و صواب
 است ولیکن اگر در خلافت انجناب این امور واقع نمی شد بلکه جهاد کفره و مشرکین
 و سید او و از حسن تدبیرش اختلاف مسلمانان رد و بعد می نہاد و بهتر ازین بود
 کہ واقع شد انتہی و این بدان ماند کہ تکلیف اہل سنت بلکه شارحین صحاح
 نیز گفته اند کہ مقتضای تشبیه سنت کہ حضرت مرتضیٰ را خلافت زسد زیرا کہ حضرت
 بارون بخلافت موسوی فایز ندر ویدہ پس باید کہ دیگران خلیفہ باشند چه جا
 رہنبار باشند الغرض تقریر واسطی بر شک امامیہ و استدلال ایشان
 باین حدیث بر خلافت بافضل امیر المومنین متوجہ میشوند بر مذہب اہل سنت
 کہ از امثال این حدیث صحت خلافت امیر المومنین را ثابت میکنند و مال کار
 کما یقین پیش نظر دارند و جمیع منازل ارادہ نمی کنند پس تقریر بچاره محمدیست
 را کہ بر استدلال امامیہ التزاما واقع است چہ نسبت است با آنچه از جہان بدہ علماء
 تکلیفین و محمدین ماورئدہ امامیہ در سے قبل ازین نقل فرمودند و بر عم خود از
 کلمات آنها با ثبات رسانیدند کہ فلاسے ازین بزرگان با علمی آشنا نبود و آنچه کہ
 و کار فلان ازین ہم در گذشتہ کہ پیش واضح واقتر او آن ہم بسید انصار افضیا
 نمود و خلاصے و خطا و دهم گرفتار گشتہ عجایب امور از ویج واد کہ گوش کسی
 نشنید و چشم احد سے ندید و الی غیر ذلک سن الضامین الذکورہ فی الصدیر
 او خال این علماء در زمرہ کسانی کہ بر اندامی و تقیص نشان ایہ بدسی نمودند و بر عم

تشیعین خصوصاً جناب قدر از اخلصین از طرف خود شایع و فصیح را بر اس
 حضرات معصومین ایجا و کردند و اخراج محمد یوسف واسطی لایسا فقیر حقیر چنانچه مذکور
 میشود ازین جماعت ضرور بود چه جای آنکه معامله بعکس مستومی گشت و با پی تفریر
 جناب تحریر و آغاز مناظره که بسم الله قیل و قال است لکن اطراف و محیب
 آنکه دو سه بار بر زبان ملازمان خان صاحب مسئله تفصیل جناب مرتضوی
 رسیدم که اما جناب امیر در امور یکدیگر بذاتیات اماست معدود دست و پاست
 مدنی و حسن انتظام بلا و وحفظ حوزه اسلام تعبیر از ان هم از تقدیر من افضل بود
 فرمودند که ای امامیه در هر امر اولی و افضل سید او ندگفتم اندک فکر باید نمود و
 راه انصاف باید بود که ذاتیات اماست و خلافت و وقت شخین سید ارج علیا
 رسد و انتظام امور انجمنان بالاتفاق از ایشان صدور باید و نفوق بر امر جناب
 مرتضوی حاصل باشد فانکمان الانصاف بذات انظلم ما و اوران وقت جز آنکه بر سر
 بگریبان ختم شود و در گرون بشکند و عرشه بر اندازد و طلاقست لسانی
 بو حجت و جبرانی مبدل گرد و چیزی بر روی کار نیامده و این بحث منبر استقامت
 است در اجزای مذکور بے کم و کاست در سلک تحریر مشکک گشته و ابتدا مناظر
 نیز مسئله تفصیل بود لیکن نوع دیگر چنان که بر بنید آن اوراق محقق شود
 بود ایشان الله تعالی پس بر پیچاره محمد یوسف نخومی زبان طعن کشا و ن
 نصب و خروج و بے اندامی را ابو سمر او نسبت داد و ن خروج از و اثره نصیحت
 دو لوح نجر عتبات سن عباد ابابند چهارم آنکه محمد یوسف نخومی در کتاب
 اصحاب رسالت باب را مثل ابو ذر و سلمان که با اظهار جناب مقبول الطرفین
 بوده اند و بدج و شایش ایشان بر زبان وحی ترجمان بجای خود ثابت است
 کجا بر زبان گرفته و مورد تشنیع گردانیده و کجا او از کتب امامیه نقلی ملاحظه

حاشا که در کتابش اثر سے اذین امور باشد کہ من در مثنوی الکلام ذکر مفسر نموده
 و خود مخاطب والا مقام در مکاتب مسطورہ اقرار نموده اند کہ درین کتاب ہم
 مطالب تو مرتب گردیده اگر من بترا نہ کہنہ مترنم شوم ہمہ کس مضحکہ خیزا ہند منو
 انتہی و کتاب نحو می مرحوم و منفور چند جزو پیشین شبت این مطالب بدلائل الترتیب
 ہم از کتابش بہ ثبوت نہیں رسید الا شد و واجہ جائے دلالت مطابقی و انجہ از مال
 کتابش در ذہن خود نگاہ دارم و امید دارم کہ بعنایت از وی مطابق نفس الام
 اقتدائک و اسلی مذکور بعد و عہدے ظہور این مذہب مستحدث علی راس المال تہ
 الرابعہ در زمان خلفائے عباسیہ کتاب خود را بر یک مقدمہ و چند فصل ترتیب
 داده و در مقدمہ دلایلی چند از آیات و احادیث بر خلافت متقدمین ذکر کرده
 باز در بعضی از فصول چند سے از حج و بر آہن منزعومی شیعہ دوبارہ خلافت
 بلا فصل مرتضوی و بے اصل بودن خلافت خلفای ثلاثہ رضی اللہ عنہم این
 باطل کرده و در بعضی از فصول در ترجیحات حضرت امیر متقدمین گفتگو نموده
 و قریب آخر این فصل رفتن حضرت شیر خدا بوسے دامن کیر سے بر آناز جنازہ
 سلیمان فارسی رم اللہ عنہ از امامیہ نقل نموده و از لاف گزاف ایشان نشہ
 و در بعضی از فصول اصول ارباب فصول را مثل متنع بودن رویت ہر
 عزوجل باطل ساختہ و بتابید عقیدہ سلف برداختہ الی غیر ذلک من المسائل
 و در بعضی از فصلہا اساس مسائل فرعیہ نہادہ مثل غسل و مسح و جہین و حرمت
 و حلت متہ و بر و تقریرات شیعہ سعی فرمودہ و بعضی فصول را در نقص مطامع
 شیعہ و بارہ خلفا ترتیب داده و در فصل آخر غالباً تا و بلا ت فاسدہ امامیہ را
 تعرض نموده و رسالہ اور بقدر فرق شیعہ منخوم گشتہ زینہار بیا و نہی آید کہ او صحاب
 نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در بیچ مقامات بطریق الزام شیعہ بدگفتہ باشد

فکیف که انشای بدگویی از او باشد بلکه بیاد نمی آید که ذکر حضرت سلمان و دیگر
 مقبولین لسانی درین کتاب اتفاق افتاده باشد غیر از حکایت معجزه مرتضوی که
 وقت وفات شان اما سیه تر بات خویش نقل میکنند و خلوص نیت در ذکر معجزه
 آنجناب ندارند بلکه منتهاے آرزو سے ایشان چنانچه قدیم و جدید ایشان بران
 گواه است جز از مثل سائر که بلا تخب علی مل لبغض معاویه تیره سید ^{کتاب} یعنی حضرت ذوالنورین
 راز برطن گیرند در مورد خالیه خویش ثابت گزاشند که اگر او مثل سلمان از اهل ایمان
 می بود بالیقین سبب قرب و اتصال بهر حال جناب امیر ربخا زه او می رسیدند
 و نماز می گذاردند **سبحان الله** هزاران بار و عوسه ابن معنی کردن که بنیاد
 مطاعن بر روایات اهل سنت است که مشهور و مستفیض بلکه متواتر می باشد و درین
 مقام بر افتزات خویش الزام اهل حق در خواستن چیزی بر مزید فهم و دانش بر
 چیزی حاصل کرده شود و الحمد لله که جواب این طعن یعنی عدم حضور حضرت مرتضوی چنانچه
 حضرت عثمانی در کتاب کبیر بنیوانی جدید او کرده ام که هنوز بگوش کسی در نیامده
 باشد فکیف که در کتب قدما ما شاخین بنظر احدی رسیده باشد و در جوان است
 که سامعین و ناظرین بعد از او را که آن از غایت تعجب در الاوات محمد بن ابی
 موقوفه شوند و جعل و تبیس علماء ایشان بالیقین بی برند **القصه** در عبارت
 حضرت مخاطب اعنی قوله و ارتکاب سومی ادب نسبت باصحاب نبوی الی
 قوله بوده اند سخت جرت و پریشانی دارم که مراد از آن چیست اگر مقصود همین
 که محمد یوسف ارتکاب سوسے ادب نسبت باصحاب رسالت مآب نموده که
 مدوح فریقین اند پس گمان فقیر نشانی ازین سخاوت پیدا یافت و اگر مراد از اصحاب
 همه اصحاب اند عموما فظلا نه من اجلی العدیبات فانه لامحاله من التمتعات بار
 خدا یا مگر بر طبق حکایت مشهور هنوز در خواب این الفاظ سعانی نرسیده اند و

بریکه از لفظ بیگانه از معنی واقع شده و از اینجا کالونور علی شایقه الطور بود باشد
 که در نسبت قصور نظر سومی خویش جائیکه فرموده اند که این قاصر النظر سواسه
 یوسف اعور الحج سراسر قصور رفته لفظ فاقد البصر اگر بجایش استعمال میکردند
 سجا بود اینها که شنیدی تعلق باستانی اولی داشت باقی ماند استثنای دوم
 که بذات کترین خلائق متعلق است پس بدانکه تقیص ایما اهل بیت و حضرت سلمان
 فارسی و ابو ذر غفاری و مانند ایشان را نسبت بفقیر کردن دلیل بر آنست
 که هنوز با وصف امتداد و سنت سال مقدمات کتاب منتهی الکلام که بسم الله
 کتاب است مزین مذسب رفق هم نفهیده یا تجاہل تام از آن برگزیده تا بظاہر
 و قیقه و مباحث عویصه آن چه رسید کجایی بنده می آید که اگر باجمال اکتفا و رزم
 و بران مقدمه در مقام اطلاع تفصیله ندیم عوام کالانعام را که بجای امور علمی
 ندارند و ظن بهم خواهد رسید که شاید ادعای کسانی پیش نباشد بنابراین
 نقل آن عبارت متوجه می شود و از ویجاچه کتاب مذکور نشان میدیم تا هر
 کس از خواص و عوام برلس العین ببیند که دامن فقیر را بجهت مزید تقصیب
 و عنا و که بنا بر جمیت مذسب یو با فو ما بحسب ظاهر در از و یاد است می آید و
 چون سبیله بجواب کتاب مسطور بر ایشان مفتوح نمیشود و نهایت و افزای فریاد
 و براسه فریب عامه باب الزام فقیر سیکشاید عبارتش اینست که حال کیا چند
 مقدمه قبل از شروع نوشته میشود و تا عاقل را بصیرت افزاید و هنگام دیدن
 این عجاایه کبار آید نخستین آنکه تقریر الزامی و تحریر جدلی درین اجزای با شخصی
 سلب ثبانی بر اصول شیعه در باب قلب مطاعن بسوسه مقتدایان وین مشایخ
 حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ائمه مابین و صحابه کبار از مقبولین
 مشیعیین زیاده از شمار و تعداد اتفاق اقامه مانند عدم طیب و لایست

وخاصیت بشرین و منذرین و اعمام طاہرین سید النبیین و نسبت معلول
 و تلمیس بحجرات معصومین و انتساب احداث بلقان فارسی و ابو ذر غفاری
 و عمار باسرو غیر ہم من الاصحاب و الملازمین ناگزیر و دادہ و حکم آن حضرات
 نتیجہ المخطورات برائے ثبوت بلقان مذہب شیعہ بر زبان قلم نقیبیں یافتہ
 خیال فاسد را دخل ندیند کہ سیاح بیداسے مجددانی ازین بزرگان بجز آن
 دار و حاشا و کلام بلکہ اگر اندک استفراہ روایات امامیہ نمایند روشن بخوابند
 کہ درین خصوص ہم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرات امیہ بدسے علیہم السلام نشتر
تفصیل اجمال آنکہ از تصانیف قدماے امامیہ بالخصوص تألیفات منشیج مدنی
 امین بابویہ منی مثل عبون اخبار بدریافت مرید کہ حضرت امام رضا با بابت
 و الثنا نسبت بانبیاء الوالعزم علیہم السلام کہ ایمان بر رسالت ثامن بر
 کافہ خلائیق قاطبہ اجمیعین حضرت اہل بیت طاہرین حکم کتاب سید مرتضی
 و ششم است داد تبر او بزارسی دادہ باستماع روایتی ازین باب گوش با بدین
 حدیثنا احمد بن زیاد بن جعفر الہمدانی و الحسن بن ابراہیم احمد بن ہاشم مکتبہ
 علی عبد اللہ الوراق قال حدثنا علی بن ابراہیم بن ہاشم عن ابیہ عن صفوان بن
 یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرہ صاحب الجائلیق ان اوسلہ اسئلہ
 الرضا علیہ السلام فاستاذنتہ فی ذلک فقال اوخلہ علی فلما دخل علیہ فہل ساط
 وقال ہذا علینا فی ویتنا ان نفعل یا شران اہل زماننا ثم قال لا یستحکم
 ما تقول فی فرقہ ادعت دعوتے فشهدت لہم فرقہ اخرے معدون قال
 علیہ السلام الدعوتے لہم قال فادعت فرقہ اخرے دعوتے علیہم سجد و شوال
 من غیر ہم قال لا شئی لہم قال فلما کن او عینا ان عبے روح اللہ و کلک فوا
 فقراہ ذلک المسلمون ان محمد بنی ثلثہ نما جہ علیہ و ا احمد علیہ غیر ما ذلک

فقال له ابو الحسن عليه السلام ما اسمك قال يوحنا قال يا يوحنا انا انسا بروح الله
 وكلمته الذي كان يومن بجمده صلى الله عليه وآله وسلم ويشير به ويقر على نفسه
 انه عبد مروب فان كان عيسى الذي هو عندك روح الله وكلمته ليس هو الذي
 آمن بجمده صلى الله عليه وآله وسلم ويشير به ولا هو الذي اقر الله عز وجل بالعبودية
 والربوبية فمن منبر آرتناين اجتمعا انتهى بلفظه محصل حديث الكلبى از علماء
 نصارى سے کہ یوحنا نام داشت و بنو سل صفوان بخدمت امام رضا فايز شد
 برسيد که دو فرقه را با هم تنازع و اختلاف افتاده يکے ازین هر دو دعوی
 کردند و ديگران بر مدعیے شان گواہی و او نپذیرمود که دعوی آنهاست
 شد پتر عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواہی بهم ز مسجد فرمود
 که دعویے شان بمرض ثبوت نیاید یوحنا گفت که ما دعویے سبکینیم کہ
 حضرت عیسی روح الله خدا و کلمه اوست و اہل اسلام بران گواہ شدند و
 ما بر دعویے ایشان کہ محمد مصطفیٰ صلى الله عليه وآله وسلم فرستاده خداست
 گواہی ندادیم حضرت جواب داد کہ ما بان عیسی ایمان آورده ایم کہ ایمان
 به پیغمبر ما صلى الله عليه وآله وسلم داشت و بشارت بقدمش میداد و بندگان
 خود اقرار میکرد پس اگر عیسی تو چنین نیست ما از وی ترا سبکینم اکنون انقض
 کن کہ اہل اسلام بر دعویے شما گواہی داده اند انتہی معلوم شد کہ
 در بارہ مسلمان علیہم السلام این قسم اعتبارات را براس الزام اہل خلافت
 ذکر کردند و چون جرمی و گنہگار و موجب سوء ظن و رحن متکلم نمی شود و از تجا
 قیاس باید کرد کہ فقیر لکبہ تمامی اہل سنت بہ نبوت و رسالت آن بزرگان
 عن اند کہ بجلای نقوت خاتم قص نبوت اعتقاد میکردند و ایمان بر رسالت
 و اولوالعزمی و آنگہ دین او ناسخ جمیع او بانست میداشتند و بعد از استماع

سناقب اصفیای پیش بیان و دل مسرور میشدند کسانیکه عرف حیدرستان
بمجرد او را کسناقب مرتضوی و اولاد و طاہریش و رجوش آمد و در ویلا
و اماست ایشان شکوک و اوہام بلکه مجد و انکار و کذب را بر او
و اناسی نہان و آشکار مکتب شدند همچین بہان اہل بیت و اصحاب
حسن اعتقاد و واریم کہ ظاہرشان بہ باطن یکے و عداوت خلفکے
راشدین نداشتند اکثری نہ اندکے و قرآن مجید را کہ اشرف معجزات
اشرف المرسلین است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محرف و تبدیل و ناقص
اعتقاد نمیکردند و حضرت امیر را بہ بعوضہ و رسول خدا را صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم را و آیات بیانات نہ عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد
تفسیر نمیکردند و بوقوع غضب فرج معا و اللہ زمرہ اہل بیت اطہار
قائل نبودند و حضرت مرتضوی را کاتم کتاب اللہ نمی دانستند و مانند
جنین و خائبن نمی فهمیدند الی غیر ذلک من المثالب الواقعیہ المطمان
الحقیقیہ التي ستعرفها وتذكرها من تفسير العياشي والشمس والكافي و بحار المجلسي
و غیرہا انشاء اللہ تعالیٰ پس ناظرین این رسالہ و سامعین این مقالہ را باید
کہ از امور مذکورہ و مغشوش و مغلوب غیظ و غضب نگر و دیدہ باصوب
شیعہ رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و اعتقادات
و احادیث مفتریات و آنچه بر این ترتیب باید معارف دارند و مستعملین
این ابیات و رحق او اذعان قطعی بہم رسانند نظر نہ بہ خلافت بعض
دم زخم تخللات بہ نہ و عدالت فاروقیم کمال تعلق بہ نہ و خلافت عثمان
جو را فضی بد گوہ نہ و شجاعت حیدر جو خارجی احمق بہ نہ خوارج خوم
شکافہ جو انار بہ دل نواصب ملعون کفیدہ چون جھنق بہ لسنہ